

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

04 Aralık 2016

- 3142 SAVANT, Sarah Bowen. Shaping memory of the conquests: the case of Tustar. *Violence in Islamic thought from the Qur'an to the Mongols*. Ed. Robert Gieave and István T. Kristó-Nagy. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2015, (Legitimate and Illegitimate Violence in Islamic Thought, 1), pp. 70-89.

Sister
182032

30 Nisan 2018

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

- 5679 SAVANT, Sarah Bowen. Shaping memory of the conquests: the case of Tustar. *Violence in Islamic thought from the Qur'ān to the Mongols*. Ed. Robert Gleave and István T. Kristó-Nagy. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2015, (Legitimate and Illegitimate Violence in Islamic Thought, 1), pp. 70-89.

Süste
182032

گنوند است. شوستر به مثابه جزیره‌ای بین دو شعبه رود کارون قرار گرفته است. این دو شعبه شامل رود گرگر در ساحل راست و رود شطیپ در طرف چپ است. رود کارون در حوالی شوستر به نهر شوستر معروف است. این رودها در جنوب شوستر در مکانی موسوم به بند قیر به هم پیوند می‌خورند و سه کیلومتر پائین‌تر رودخانه دز به آن ملحق می‌شود. بند میرزان بر آب گرگر و پل شوستر بر شطیپ ساخته شده است. شاخه‌های رود کارون در شوستر عبارتند از: رود شور، نهر داریون و نهر صدر آباد. دو شاخه شدن آب رود کارون شهرستان شوستر را به سه منطقه تقسیم کرده است: ۱) سواحل غربی کارون (شطیپ)، شامل پنج بلوک؛ گنوند که بخش مهم شوستر است و از تمامی امکانات رشد و ترقی برخوردار است و جهت آبرسانی دهستانهای دیمچه، سهندی، نگاز، سرخکان و شعبیه می‌باشد که در حال حاضر زیر پوشش نیشکر و مرکبات قرار دارد؛ ۲) میان آب یا بین النهرین که در زمینه طرح کشت نیشکر اقداماتی در آن صورت پذیرفته است؛ ۳) سواحل شرقی کارون (گرگر) که چهار بلوک عقیلی، گندزلو، راهدارو بتوند را در بر می‌گیرد که به طور کلی ۲۵۰ روستا را شامل می‌گردد. شوستر قابلیت‌های فراوانی جهت کشاورزی دارد و در سالهای اخیر اقداماتی در جهت سدسازی و اجرای برنامه‌های رشد و توسعه کشاورزی صورت گرفته است.

نام شوستر، برخی از جمله حمزه اصفهانی واژه شوستر را صفت تفضیلی برای شوش دانسته‌اند، شوش را به معنای خوب و شوستر را خوب‌تر پنداشته‌اند. برخی دیگر آن را به مناسبت این که شش دروازه داشته است «شش در» نیز ذکر کرده‌اند و اگر آن را «شوش در» بدانیم یعنی «باب الشوش» قدمت آن به بیش از دو هزار سال می‌رسد. همچنین گفته‌اند چون شهر شوش رو به ویرانی می‌رفت، در شش فرسنگی آن شهری بنا کردند که خوش آب و هوای و حاصلخیزتر از شوش بود، لذا آن را شوستر نامیدند، یعنی از شوش بهتر. اعراب به آن «تُستَر» می‌گفتند.

تاریخ شوستر، شوستر از شهرهای بسیار قدیمی ایران است که در افسانه‌های ایرانی، بنای آن را به هوشنگ پیشدادی نسبت داده‌اند. این شهر در ۱۷ ق در زمان خلافت عمر بن خطاب به وسیله ابوموسی اشعری فتح گردید. در دروه بنی‌امیه از قلاع

باستانشناسی در جهان بدل شد. از جمله آثار باستانی در شوش، آثاری نیز متعلق به دوران اسلامی دیده می‌شود.

امروزه شماری از اعراب ایرانی و نیز از مردم دزفول در شوش دارای مسکن و مغازه هستند. تأسیسات شهری مانند آب لوله کشی، برق، آسفالت راه‌ها، مسجد و مدرسه برای ایشان فراهم آمده است. راه آهن تهران - خرمشهر از نزدیکی شرق شوش می‌گذرد که ایستگاهی به نام «شوش» دارد. آب شوش نیز از دو رود کرخه و شاهور فراهم می‌آید (نگاهی به تاریخ خوزستان، رشیدیان، ۱۵۰ به بعد).

منابع: آنریش و تاریخ مقدسی، ترجمه شفیع کدکنی، ۱۹۸۵؛ احوال النقیسه، ابن رسته، ۱۲۲؛ ایران و قضیه ایران، کرزن، ترجمه وحید مازندرانی، ۳۷۸۱؛ خوزستان و تمدن دیرینه آن، افشار سیستانی، ۲۹۱؛ روضة الصفاء، میرخواند، تصحیح کیانفر، ۴۸۰۱۲؛ سفرنامه دیولاقوا، ۶۴۴؛ شهرهای ایران، سعیدیان، ۵۵۹؛ شوش کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان، نگهبان، ۶۲، به بعد؛ کامل، ابن اثیر، ترجمه خلیلی، ۲۹۱۲ به بعد؛ فتوح البلدان، بلاذری، ترجمه دکتر توکل، ۵۲۲ به بعد؛ مجمل التواریخ و التصریر، تصحیح ملک الشعراء بهار، ۴۳۸ به بعد؛ المسالك و الممالک، استخری، ۹۱؛ نزهة القلوب، مستوفی، ۱۱۲. علیرضا پلاسید

شوستر، شهر (جمعیت در ۱۳۶۲ ش، ۱۴۴۰۰ نفر)، مرکز شهرستان شوستر در استان خوزستان. شوستر در ۳۲ درجه و ۲ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۵۱ دقیقه طول شرقی نسبت به گرینویچ قرار دارد. شوستر با وسعت ۳۰ کیلومتر مربع در منطقه شمال خوزستان و در مسیر راه آسفالت اصلی مسجد سلیمان - دزفول واقع شده است. حداکثر ارتفاعات در اراضی خاوری آن ۵۰۰ متر و در اراضی جنوبی و غربی که شامل دشت نسبتاً هموار از تپه ماهورها می‌باشد ۱۵۰ متر است. شهر شوستر در ۴۶۳ کیلومتری جنوب غربی تهران و ۸۳ کیلومتری شمال خاوری اهواز و در ارتفاع ۴۳ متری از سطح دریا قرار دارد. آب و هوای آن گرم و خشک می‌باشد. شوستر بر روی تخته سنگ نرمی بنا شده است و حدود آن از شرق به مسجد سلیمان، از جنوب به مسجد سلیمان و اهواز و از غرب به دزفول محدود است.

شهرستان شوستر شامل دو بخش: بخش حومه و بخش

Şüster (Tüster) de tekstil
ve tiraz imali

R. B. Sergeant
Materials - - -
Chapter IV - s. 72.

TIRAZ poşetinde.

Şüster (VII, 2374-78) Şüster ?

Delitül - Hatir (COB.)

G. G. Lorimer

256.3910/LORD

13 ŞUBAT 1992

06 HAZ 2010

41. MOQADDAM, 'Abbās (ed.). *Barresī-ye bāstān-šenāhtī-ye Mīānāb-e Šūštar / Archaeological Surveys in Mianab Plain, Shushtar*. Tehran, Archaeological Research Center, 1384/2005, 553 p. (en persan), abstract en anglais 10 p., 158 fig., 13 cartes, 21 photos. (Archaeological Report Monograph Series, 8) *Šūštar (182032)*

Dans le cadre de sa politique de diffusion rapide des résultats des recherches archéologiques de terrain, le Centre de recherche archéologique iranien publie chaque année plusieurs rapports de fouilles ou prospections. Ici, il s'agit d'une prospection menée en urgence en 2001 et 2002 au sud de Shushtar entre le Karun et une de ses branches ; cette zone de 400km² environ devait être profondément remaniée par la remise en service d'un réseau d'irrigation ancien, d'époque parthe plutôt que sassanide selon les auteurs. Pour mieux établir la chronologie de la céramique recueillie en surface de quelque 124 sites (tépés, monticules, barrages, ponts et canaux), des sondages ont été effectués sur trois tépés.

Ce gros rapport présente les résultats des prospections par période, depuis le V^e millénaire jusqu'à la période médiévale. Cette présentation permet de reconstruire globalement la courbe de peuplement de cette zone, assez différente de celle d'autres secteurs de la Susiane, connus par plusieurs prospections au XX^e s. : très faible occupation jusqu'à l'époque élamite, découpée en trois sous-périodes ; augmentation de la population à l'époque achéménide, puis très forte occupation à l'époque parthe, qui se maintient à l'époque sassanide ainsi que dans la tranche VII^e-XI^e s. qui voit un déplacement progressif des établissements vers la partie nord de la plaine, en direction de la ville de Shushtar (voir les cartes pp. 440-450). Après ce travail de qualité, on attend les conclusions des AA., et surtout que d'autres recherches récentes soient ainsi mises à la disposition des chercheurs (cf. c.r. n° 90). R.B.

MADDE YAYINLANDIRTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

18 TEM 2010

دليل الخليج

20 MAYIS 1991

Suzer (2432-2433)
Dizful

القسم التاريخي

Türkiye İly net Vakfı
4906-12
956.3310
Tasatıl : 154.0

الجزء الخامس

تأليف: ج. ج. لوريمر

طبعة جديدة معدلة ومنقحة
أعدتها قسم الترجمة
بمكتب صاحب السمو أمير دولة قطر

طبع على نفقة
الشيخ خليفة بن حمد آل ثاني
أمير دولة قطر

الذي تحت سلطتها ٤٠,٠٠٠ تومان سنوياً . وكان يحسب حساباتها موظف يسمى «المستوفي» يعينه المحاسب العام ، وهو ديوان من دواوين الحكومة المركزية . وكانت مدينتا ديزفول وشوشتر تداران داخلياً بطريقة غير نظامية بمعرفة زعمائهما المشايخين . ولكن كان لأعيان السادة والمجتهدين والملاّات نفوذ معتبر في المسائل العامة هناك . وكان للحاكم الإيراني قليل من السلطة الفعالة بحيث إن عامله كان يقتل أو يطرد قبل نهاية سنة من حكمته .

الفلاحية والمحمرة

وكانت أعظم قوة في المقاطعة كلها خلال هذه الفترة إذا استثنينا خانات البختيارية ، الذين كان نفوذهم منتشرأ في الأحياء الشمالية من عربستان ، هي قوة شيخ قبيلة كعب الذي كان مقره في الفلاحية ، وكان هو الأقوى سلطاناً بصورة عامة في أحياء الفلاحية والمحمرة والأهواز وجراحي وهنديان .

وكان اشراف الخان مطلقاً على قبيلته ، وبصورة معتبرة على قبيلة محسن . كما دان له بولاء مشكوك فيه نوعاً ما قبائل الباوية وبنو تميم . ويبدو أن الاشراف (١) الذين كانوا ضمن القبيلة الأخيرة في ذلك الوقت لم يكادوا يدينون له بأي ولاء . وكانت قوته الحربية من كعب ومحسن والحياذر حوالي ٧٠٠٠ مقاتل منهم ثلاثة آلاف من المشاة المسلحين جيداً بالبنادق والف فارس . والباقون مجهزون بالسيوف والحراب كيفما اتفق .

ومن المحتمل أن يكون الشيخ قادراً على تجنيد قوات اضافية ولكنهم لم يكونوا مجهزين بأسلحة نافعة . وتكونت مدفعية الشيخ من ثلاثة مدافع انجليزية صغيرة ولكنها صالحة للعمل ومركبة بدقه ، ويعمل عليها ٤٠ فارسياً تدربوا على يد خبير هارب من المدفعية الفارسية . وكان عنده

(١) كان الاشراف ظاهرين في ذلك الوقت بانهم من الكثرة بحيث أنه يبدو ضرورياً ان نفترض أنهم بعينهم بنو تميم الحاليون .

سلطان الحكومة المركزية الإيرانية بشكل فعال او غير قليل الفاعلية الى شواطئ شط العرب .

ولم يكن الصراع قائماً على ملكية المحمرة بين تركيا وايران فقط ، ولكن أيضاً بين شيخ كعب وشيخ المحسن . وهذا جعل التاريخ السياسي للمقاطعة في هذا الوقت مختلطاً جداً حتى إنه يحسن بنا أن نترك تقسيمنا المعتاد للموضوع . ونعالج الاحداث تقويمياً متى كانت متعلقة بالمصالح التركية والإيرانية . ولكن المصالح البريطانية والمصالح الاجنبية الاخرى ستعالج منفصلة عن الموضوعات الاخرى ويخصص لها موضع خاص للفترة كلها .

التقسيمات الادارية لعربستان ١٨٣٤

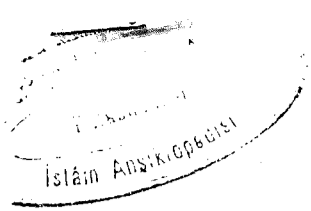
في بداية حكم محمد شاه كانت عربستان مكونة من ثلاثة أقسام إدارية . ديزفول وشوشتر التي كانت اسماً تحت حكم موظف تعيينه الحكومة المركزية . ثم الفلاحية والمحمرة التابعتان لمشيخة كعب الوراثية . ثم الخويزه التي كانت تحت ولايات وراثية لسلاطات من السادة والعرب .

شوشتر وديزفول

وكان الحاكم الإيراني لعربستان يقيم عادة في ديزفول ويشمل سلطانه هذه المدينة وشوشتر وبعض القبائل العربية المعتمدة على هذين المركزين وعلى الأحياء الملاصقة لها مباشرة . ونادراً ما تعدى حرس الحاكم ٥٠ أو ٦٠ فارساً . وكانت ارزاقه التي يجمعها بنفسه تبلغ ٥٠٠٠ تومان او ٢٥٠٠ جنيه استرليني . وكان الدخّل المقرر للحكومة المركزية على الاقليم

البحرية الهندية « . ومن المراجع الاخرى النافعة :

- مارون س٠١٠ ديبور « رحلات في لوريستان وعربستان ١٨٤٥ »
- لوفتس « رحلات وابحاث في كلديا وسوسيا في ١٨٥٧ »
- لورد كيرزون « فارس والمسألة الفارسية ١٨٩٢ »
- ملازم ن٠٠ ويلسون « ملخص علاقات الحكومة البريطانية مع قبائل ومشايخ عربستان ١٩١٢ »
- مختارات بومباي رقم ٢٤ . الخليج الفارسي ١٨٥٦ ذو قيمة عرضية .



د. عبد الرهادي التازي
مدير المغرب السابق في طهران

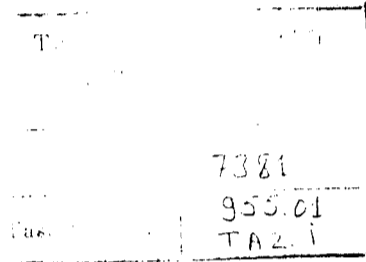
2030

سister

32-37

إيران بين الأمس واليوم

قراءة جديدة لرحلة ابن بطوطة



1404 — 1984

ينتسب سهل بن عبد الله الذي كان قد زار ابن بطوطة قبره في البصرة ... يحيط بها نهر عجيب عميق معروف باسم النهر الأزرق ... لها باب واحد للمسافرين يحمل اسم باب دزفول⁽⁴³⁾ ولو أن لها أبواباً أخرى غير شارعة إلى النهر المذكور، وعلى ضفتي النهر غرست البساتين وأنشئت الدواليب⁽⁴⁴⁾، وقد نصب على المياه جسر على القوارب هو باب المسافرين، على نحو الجسر الذي يوجد في بغداد والحلّة ...

ويتحدث ابن بطوطة عن تربة مقدسة بهذه المدينة تحتضن، فيما يقال جدت زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، والناس من أجل ذلك يقصدونها للزيارة ونذر النذر...

وكما عودنا ابن بطوطة، فقد وجد في (مدرسة الشيخ شرف الدين الشوشتری) منزلاً له في المدينة الجميلة طيلة ستة عشر يوماً ... ولقد أعجب الضيف بنظام المدرسة ... حيث وجد ان لها ناظراً للأوقاف ومقتصدًا للنفقات وخديماً للسماط⁽⁴⁵⁾ ومشرفاً على الطباخين والفراشين ... ولم يفتر ابن بطوطة أن يقدم وصفاً للصحون المقدمة التي كانت تعتمد كما هو الشأن اليوم على الأرز والدجاج، والخبز واللحم ... ثم الحلواء والفواكه كختمام ...

وقد أعطى ابن بطوطة صورة مطرفة عن الحياة الثقافية في هذه

(43) لعل التسمية آتية من أن الباب المذكور يتجه الخارجون منه إلى المدينة التي توجد على بعد نحو من عشرة أميال شمال غربي تستر على وادي يحمل كذلك اسم دزفول ...

(44) يروي نعمة الله الموسوي الحسيني في كتابه «زهر الربيع» أن أبا نواس قال في الدواليب أي النواعير التي تعمل في مدينة تستر لرفع الماء من قراره إلى البساتين المرتفعة، وهو من أجمل ما قيل:

ودولاب روض بعدما كان أغصنا تميم، فلما مزقته يد الدهر
تذكر عهداً بالرياض فكلها عيون على أيام عصر الصبا تجري!

(45) من الألفاظ الجميلة الحقيقية لتعريب (ميتروپول) - نعمة الله الموسوي: زهر الربيع طبعة 1341 ص 63.

وبعد قضاء يوم واحد في ماجول رأينا الرحالة يستأجر ذابة يسير عليها مسيرة ثلاثة أيام في صحراء يسكنها الأكراد في خيام من الشعر قبل أن يحل بمدينة (رامز)⁽⁴¹⁾، وكما كان ابن بطوطة حريصاً على أن يجد تشابهاً بين البربر والعرب عندما كان في (عمان) رأيناه هنا يردد القول بأن أصل الأكراد عربي كذلك ...

وجد الرحالة مثواه تلك الليلة لدى قاضي المدينة حسام الدين محمود حيث تعرف على العالم الهندي بهاء الدين إسماعيل المتتاني الذي أخذ على مشايخ مدينة تبريز أو توريز كما يسميها ابن بطوطة.

وفي اليوم الموالي رحل عنها حيث قضى ثلاثة أيام متنقلاً في بسيط يشتمل على قرى يسكنها الأكراد، وتحتوي كل قرية فيها على زاوية مخصصة لايواء الواردين وإطعامهم وخدمتهم ...

لقد وصل بعد الأيام الثلاثة إلى مدينة تستر⁽⁴²⁾ التي قدمها تقديمًا طريفاً، فهي آخر بسيط الأتابكة وأول بداية المنطقة الجبلية، وهي كبيرة نصيرة ذات بساتين ورياض وأسواق ... فتحها خالد بن الوليد ... وإليها

(41) رامز، مخفف رامهرمز، وهي كما نرى في خوزستان بين شوشتر وبهبان ...

(42) تعرب تستر إلى (شوشتر) وقد خصص اعتماد السلطنة فضلاً ممتازاً لتقديم هذه المدينة الجبلية القدر، التي ظلت منذ أن افتتحها العرب حوالي سنة 42 = 662 ملاذاً للعلماء ورجال الفضل وحملة الأقاليم وقد أسهم في تشييد بعض مؤسساتها (السدّ وخزان الماء) الإمبراطور فاليريان وجنوده الذين كانوا في الأسر ومن ثم جاء الإسم الفارسي (سد قيصر) (Band-e Qésar)

ومن أشهر المنتسبين إلى تستر (سادات جزائر) أو السادة النورية ... وفي مقدمتهم السيد نعمة الله الموسوي الحسيني صاحب كتاب (زهر الربيع) الذي سكنها مدة من الزمان والذي كان يعاصر سلطنة شاه سليمان الصفوي (1667 - 1694) وقد استنوت المعلومات التي قدمها ابن بطوطة اعتماد السلطنة فنقلها بحذافيرها في كتابه مرآة البلدان المجلد الأول - حرف التاء.

دليل الخليج

20 MAYIS 1991

2524-26
2584

ق-1

Türkiye Dış Ticaret Bakanlığı İstanbul	
No:	4906-12
Tasviri No.:	956.3510 L.Ş.Ş.

القسم الثاني

الجزء الخامس

تأليف: ج. ج. لوريمر

طبعة جديدة معدلة ومنقحة
أعدتها قسم الترجمة
بمكتب صاحب السمو أمير دولة قطر

طبع على نفقة
الشيخ خليفة بن حمد آل ثاني
أمير دولة قطر

منافع الملاحة من الاهواز التي قصرتها الحكومة على نفسها . ولكن تبين عدم ملاءمة طراز السفينة (1) بالاضافة الى سوء الادارة . واضطر السادة لينش للحصول على تفسيرات من السلطات الايرانية لنقل شحناتهم بين الاهواز وشوشتر في مراكز شرعية وطنية تحت الادارة التركية .

ولتحقيق الشروط التي وضعها الشاه لفتح النهر . اتفق اولاً في نوفمبر 1888 أن يُهدى للشاه زوج من السفن قيمة كل واحدة منهما عشرة آلاف جنيه أحدهما يدفع قيمتها السادة لينش والاخرى حكومتا الهند وبريطانيا بالتساوي .

وفي ديسمبر عام 1889 . تقرر أن يُهدى «شوشتر» التي كانت تعمل في النهر السفلي الى الشاه من جانب السادة لينش . ولكن اموراً مسببة للتراع حول الملاحة في النهر بدأت في الظهور . وانتهزت هذه الفرصة لتسوية بعض المشاكل . واخيراً في فبراير عام 1890 تقبل الشاه بسرور بالعم «شوشان» لنقل الركاب والبضائع بين الاهواز وشوشتر وديزفول وقدم في نفس الوقت تأكيد من رئيس الوزراء أمير السلطنة الى السير ه. دروموند وولف بان ايران ستعمل باستمرار بالاتصال مع بواخر السادة لينش ، ما لم تمنعها أحوال كونية غير عادية . بينما منحت وعود شفوية من الحكومة الايرانية للوزير البريطاني بأن ممثلي السادة لينش سوف يُستشارون عند تعيين ربان للسفينة «شوشان» . وأن جداول سيرها واسعار الشحن بها سوف تقرر بالاتفاق مع السلطات الايرانية . واخيراً فان الرسوم الجمركية الايرانية سوف تحصل في المحمرة او الاهواز او شوشتر وفقاً لمحطة الوصول . وبمجرد الاتفاق على هذه المواضيع نقلت شوشان عبر شلالات الاهواز في فيضان ربيع عام 1890 وسلمت للسلطات الايرانية . وفي عام 1891 . كانت «شوشان» و «سوسان» يعملان معاً بين الاهواز وشوشتر على «الجرجار» والثانية على «الشطيط» .

(1) كانت حمولة سموسا 36 طناً وكانت تحمل في الاصل بعض المدافع ولم تصمم أصلاً كسفينة تجارية .

فرع البصرة للسادة جراي ويول وشركاهم . من البصرة الى قارون كرائد يقرر الطريق الصحيح . ولكن بمجرد أن غطس في الماء خمسة أقدام تبعته مباشرة الباخرة (بلوس لينش) وهي سفينة ذات بدال جانبي كبير تابعة لشركة الدجلة والنرات للملاحة التجارية وكان غاطسها ثلاثة أقدام . ولما كان شيخ المحمرة لم يتسلم أي تعليمات من الحكومة الايرانية للسماح للسفن الاجنبية بدخول القارون رغم أن وعداً بذلك قد صدر في طهران . فقد رتب الامر حتى لا يجرح شعور شيخ المحمرة على أن تعبر كلتا السفينتين المحمرة ليلاً ، وأن يتقدم ربانها الى نظام السلطنة حاكم عربستان بتقرير عن ذلك .

واستمرت لعدة شهور رحلات نصف شهرية بين المحمرة والاهواز بالسفينة «بلوس لينش» وجد بعدها أنها طويلة وعميقة بالنسبة لنهر مليء بالمنحنيات الحادة وفي بعض المواسم ضحل كالقارون . فاستبدلت بالسفينة «شوشان» التي كانت ذات طارة في المؤخرة طولها مائة قدم وغطسها قدمان ونصف ولها ثلاث دكات . صممت اساساً للرحلة في النيل ، ولكنها نقلت في عام 1890 الى النهر الاعلى . واستمرت مرة أخرى خدمة السادة «لينش» في القارون الاسفل معتمدة لفترة من الزمن على الباخرة بلوس لينش . وفي يولييه عام 1891 . استبدلت هذه بزورق بخاري يجر صندلا ولكنه استبدل عام 1892 بـ «الامير» وهي سفينة من نفس طراز بلوس لينش وأصغر منها .

وجربت شركة بومباي وايران للملاحة التجارية حظها في القارون فترة من الزمن بباخرة صغيرة اسمها «ايران» ولكن العائد الناتج لم يكن مناسباً فسحبت بعد قليل تاركة السادة لينش البريطانيين وحيدين في الميدان لا ينافسهم غير الايرانيين فقط .

افتتاح الملاحة التجارية في قارون الاعلى واهداء « شوشتر »
الى الشاه 1889 - 1890

وفي عام 1889 ، وضعت الحكومة الايرانية الباخرة النهرية «سوسا» التي حصلت عليها من المانيا عام 1885 في القارون الاعلى من أجل تحقيق

دائرة المعارف بزرگ اسلامی جلد ہفتم تهران، ۱۳۷۵

ارجمانی

ارجمانی

۴۶۶

همانجاها) و شاید به سبب اقامت طولانی وی در شوشتر باشد که در برخی منابع، وی را با نسبت شوشتری نیز یاد کرده‌اند (حاجی خلیفه، ۷۷۵/۱: قمی، ۱۹/۲). ارجمانی در طی این سالها از دسیسه‌های دشمنان و رقیبان خود در امان نبود. از این رو می‌کوشید با مدح بزرگان و درباریان از گزند دسیسه‌چینان رهایی یابد و مقام و منصب خود را حفظ کند (طاهر، ۱۹۶/۱، ۱۹۷): اما به رغم همه این مدایح، به مقامی بالاتر از نیابت قضا دست نیافت و حتی، چنانکه از برخی اشعارش بر می‌آید، چندان ثروت نیندوخت که بتواند زندگی مرفهی فراهم آورد، یا دیون خود را بپردازد (همانجا). ظاهراً زندگی ارجمانی در فقر و تنگدستی می‌گذشته، و برای تهیه پاره‌ای از مایحتاج زندگی نیاز به کمک و عنایت دیگران داشته است (ابن شاکر، ۳۴۱/۱۲).

وی چندین بار به بغداد سفر کرد و به مدح المستظهر بالله و المسترشد بالله پرداخت (عماد الدین، قسم شعرای عراق، ۱۸۷/۱، ۱۸۸: ابن جوزی، همانجا؛ ابن شاکر، ۴۲۲/۱۲: صفدی، ۳۲۴/۷). اشعار موجود ارجمانی حاکی از آن است که وی با برخی از معاصران نامدار خویش چون ابواسحاق ابراهیم بن عثمان غزوی و عزیزالدین مستوفی، عموی عمادالدین کاتب مصاحبت داشته، و گاهی با آنان اشعاری رد و بدل می‌کرده، و آنان را مدح نیز می‌گفته است (عمادالدین، قسم شعرای شام، ۲۷/۱، ۲۸، قسم شعرای ایران، ۱۱۳: ابن خلکان، ۱۸۹/۱: صفدی، همانجا؛ درباره دیگر مدح‌وحان شاعر، نک: عمادالدین، قسم شعرای عراق، ۱۴۱/۱: ابن شاکر، ۲۰۰-۲۰۱/۱۲: عباسی، ۳۶/۳). ارجمانی در شوشتر (سمعانی، همانجا؛ ابن جوزی، ۱۴۰/۱۰)، یا به روایتی در عسکر مکرم وفات یافت (ابن خلکان، ۱۵۴/۱).

تنها اثر برجای مانده از ارجمانی دیوان شعر اوست که ظاهراً بخشی از سروده‌های او را در بر می‌گیرد و برای آگاهی از سیر کلی زندگی و احوال شاعر بسیار سودمند است. شاعر اصل و نسب، سفرها، بسیاری از تجربه‌های شخصی و شرایط مادی زندگی خود را در اشعار خویش بیان کرده است. دیوان وی ظاهراً در زمانی بسیار نزدیک به عصر او توسط فرزندش محمد گردآوری و تدوین شد (عمادالدین، قسم شعرای ایران، همانجا؛ ابن خلکان، ۱۵۲/۱).

ارجمانی شاعری پرگویی بود. گویند شعر را از اواخر دوره نظام الملک و وزیر ملک‌شاه سلجوقی، یعنی از حدود سال ۴۸۰ق/۱۰۸۷م، آغاز کرد و تا پایان عمر، روزانه به طور مستمر ۸ بیت شعر می‌سرود (همانجا؛ صفدی، ۳۷۸/۷). شعر ارجمانی را در مقام ارزیابی باید از نوع شعر علما دانست. با آنکه شاعر ادعاهای فراوانی در ارزشمندی شعر خویش دارد، بیشتر سروده‌هایش از هرگونه تازگی و نوآوری خالی است. وصفهای طولانی، استفاده فراوان از صنایع لفظی، به ویژه صنعت عکس، از خصوصیات بارز سبک اوست. غالب اشعار موجود وی را مدح و فخر تشکیل می‌دهد، اما سایر موضوعات شعری همچون، غزل، وصف، حکمت و عتاب نیز در سروده‌های وی به چشم می‌خورد. به رغم تحسین مبالغه‌آمیز منابع کهن که به روال معمول، در ستایش از

هاشمی، به‌کوشش محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۱ش؛ طبری، تاریخ؛ علی‌زاده، عباس، «آرامگاهی مربوط به دوره عیلام نو در ارجان نزدیک بهبهان»، ترجمه رسول وطن دوست، اتر، تهران، ۱۳۶۹ش، ش ۱۷: فرصت، محمدنصیر، آثار العجم، به‌کوشش علی دهباشی، تهران، ۱۳۵۴ش؛ فرهنگ جغرافیایی آدابهای کشور، بهبهان، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران، ۱۳۷۰ش، ج ۹۱: فسائی، حسن، فارسنامه ناصری، به‌کوشش منصور رستگار فسائی، تهران، ۱۳۶۷ش؛ قدامة بن جعفر، الخراج، به‌کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹م؛ گردیزی، عبدالحی، تاریخ، به‌کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ میرد، محمد، الکامل، به‌کوشش محمد احمد دالی، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م؛ مجمل التواریخ و القصص، به‌کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۸ش؛ مسعودی، علی، مروج الذهب، به‌کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۹۶۴-۱۹۶۷م؛ معمر، علی حبیبی، الاباضیه فی موبک التاریخ، قاهره، ۱۹۶۴م؛ مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، به‌کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶م؛ مینورسکی، و.، حواشی و تعلیقات بر حدود العالم (نک: هه): ناصر خسرو، سفرنامه، به‌کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۶ش؛ نولدکه، تودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران، ۱۳۵۸ش؛ والا، فرانسوا، «تذکری در مورد نوشته میخی شی طلابی مکتوفه از ارجان»، ترجمه افسانه خلعت‌بری، اتر، تهران، ۱۳۶۴ش، ش ۱۱۰، ۱۱۱: یاقوت، بلدان؛ نیز:

Busse, H., «Iran under the Būyids», *The Cambridge History of Iran*, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV; El²; Frye, R. N., *Sasanian Remains from Qasr-i Abu Nasr*, Cambridge, 1973; Gaube, H., *Arabosasanidische Numismatik*, Braunschweig, 1973; id., *Die süd persische Provinz Arāğān/Kūh-Gilāyeh ...*, Wien, 1973, vol. II; Marquart, J., *Ērānshahr*, Berlin, 1901; Miles, G. C., «Numismatics», *The Cambridge History of Iran*, ed. R. N. Frye, Cambridge, 1975, vol. IV; Schwarz, Paul, *Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen*, New York, 1969; Stein, A., *Old Routes of Western Iran*, New York, 1969; Walker, J., *A Catalogue of the Arab-Sassanian Coins*, Oxford, 1967; Yamauchi, K., *The Vocabulary of Sasanian Seals*, Iranian Studies 5, Tokyo, 1993.

جوادی نیستانی

آرجمانی، ابوبکر ناصح‌الدین احمد بن محمد بن حسین (۴۶۰-۵۴۴ق/۱۰۶۸-۱۱۴۹م)، شاعر، فقیه و قاضی شوشتر و عسکر مکرّم. وی در ارجان فارس زاده شد، ولی خانواده او در شوشتر و عسکر مکرّم در خوزستان اقامت داشتند. نسب او از جانب مادر به زاهد مشهور ابو عبدالله محمد بن احمد ارجمانی (د ۴۰۰ق) (سمعانی، ۱۵۴/۱) و از جانب پدر به انصار می‌رسد (عمادالدین، قسم شعرای ایران، ۱۱۴: ابن خلکان، ۱۵۲/۱: یونینی، ۲۴۰/۱).

وی در جوانی در مدرسه نظامیه اصفهان به فراگیری فقه شافعی پرداخت (اسنوی، ۱۱۰/۱). نخست از پدر اجازه نقل حدیث گرفت و سپس در طلب حدیث به عراق و شام و مصر سفر کرد (ابن دمیاطی، ۷۳: ابن شاکر، ۴۲۲/۱۲). در اصفهان از ابوبکر محمد بن احمد بن ماجه بهری (سمعانی، همانجا؛ ابن جوزی، ۱۳۹/۱۰: ذهبی، العبر، ۴۶۶/۲) و در کرمان از ابویعلی ابن هبایره حدیث شنید. منابع نام تنی چند از شاگردان و راویان او را نیز نقل کرده‌اند (همو، سیر...، ۲۰/۲۱۶: ابن دمیاطی، همانجا؛ سبکی، ۵۳/۶). از آن میان به ویژه از سماعانی می‌توان نام برد که ارجمانی اجازه نقل همه احادیث و مسموعاتش را به او داده بوده است (سمعانی، همانجا).

ارجمانی مدتی طولانی به نیابت قضا در شهرهای خوزستان از جمله شوشتر و عسکر مکرّم اشتغال داشت (سمعانی، عمادالدین، ابن جوزی،

al-Zahrā', ii (1988-90), 9-28; E. Tyan, *Histoire de l'organisation judiciaire en pays de Islam*, Leiden 1960.

(MANUELA MARÍN)

SHUSHTAR, **SHŪSHṬAR**, Arabic form TUSTAR, a town of southwestern Persia in the mediaeval Islamic province of Ahwāz [*q.v.*] and the modern one (*ustān*) of Khūzistān (lat. 32° 03' N., long. 48° 51' E.). It stands on a cliff to the west of which runs the river Kārūn [*q.v.*], the middle course of which begins a few miles north of the town. This position gives the town considerable commercial and strategic importance and has made possible the construction of various waterworks for which the town has long been famous. The main features of these constructions are: (1) the canal called Āb-i Gargar (in the Middle Ages, Masrūkān) which is led from the left bank of the river about 600 yards north of the town; it runs southwards along the east side of the cliffs of Shushtar and rejoins the Kārūn at Band-i Kīr, the site of the ancient 'Askar Mukram; (2) the great barrage called Band-i Kayṣar, which is thrown across the principal arm of the river (here called Shuṭayṭ or Nahr-i Shushtar) east of the town and is about 440 yards long; this barrage supports a bridge intended to connect the town with the west bank, but now a considerable gap is broken in it; (3) the canal called Mīnāw (from Mīyān-āb) which begins above the barrage in the form of a tunnel cut out of the rock on the western side of the town; the citadel is above this part; the Mīnāw turns southwards and is intended to irrigate the land south of the town.

Shushtar, along with these canals, was already in existence in pre-Islamic times. Pliny knows a town called Sostra (xii, 78) and it appears as Shōshtar in the *Liste géographique des villes d'Iran*, publ. by Blochet (*Recueil de travaux relatifs à la philologie et l'archéologie égyptienne et assyriennes*, xvii [1895], no. 46); it is found in Syriac literature as a Nestorian bishopric (cf. Marquart, *Erānshahr*, 27). Persian tradition also regards Shushtar as a very old town (e.g. Abu 'l-Fidā', ed. Reinaud, 315). This tradition is found in the Arab historians and geographers and most fully in the *Ta'rikh-i Shūshtar* of 'Abd Allāh Shūshtārī (see *Bibl.*). The story goes that the town was founded by the mythical king Hūshang after the foundation of Shūsh (Susa). Shushtar is said to be a comparative from Shūsh meaning "more beautiful", in reference to the site of the town (Marquart, *loc. cit.* also regards it as a derivative from Shūsh with the suffix *-tar* indicating direction). The Arabic form Tustar is generally explained as an Arabisation of Shūshtar (e.g. by Ḥamza al-İṣfahānī and Yākūt, i, 848). Several sources record that the town was built in the form of a horse. Tradition also says that the Mīnāw canal, formerly called Nahr-i Dāriyān, was built by Darius the Great and that it was the Sāsānid Ardashīr I who began to construct the barrage in the river below the mouth of the canal, after the latter had dried up because the bed of the river had sunk through erosion by the force of the current. The work was only completed, however, under Shāpūr II by his Roman prisoners under Valerian II (cf. also Ṭabarī, i, 827 and al-Mas'ūdī, *Murūdj*, ii, 184 = § 606). The Āb-i Gargar was first dug simply to divert the volume of water. The Band-i Kayṣar was next constructed and called after the emperor, and the bed of the river above the barrage was paved with huge slabs of stone bound with iron so as to prevent any further erosion. This paving was called Shādirwān, a term which was also applied to the barrage itself. Ultimately, a new barrage is said to have been built across the Gargar. From the 8th/14th cen-

ture, the Āb-i Gargar was called Dū-Dānig and the Nahr-i Shushtar Čāhār-Dānig, because they contained respectively two- and four-sixths of the quantity of water in the Kārūn. Muslim authors number these great hydraulic constructions among the wonders of the world (e.g. Ḥamza al-İṣfahānī and Ibn Baṭṭūta). Although the authenticity of the tradition quoted could be for the most part disputed, it is not improbable that Roman prisoners of war took part in the construction of the barrage (cf. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber*, 37); local tradition further attributes to Roman colonists the introduction of a number of industries, e.g. the manufacture of brocade (*dībādī*) and certain popular customs.

In the caliphate of 'Umar, the town was conquered by al-Barā' b. Mālik, whose tomb used to be pointed out in the centuries following. Tradition also says that the coffin of the prophet Dāniyāl was found there, which later on was brought to Shūsh. In the Umayyad period, the town became one of the strongholds of the Khāridjīs; the Khāridjī Shabīb made it his capital, but after his death al-Ḥādīdjādī seized it; it was then that the great bridge over the barrage was destroyed. Under the caliphs, Shushtar was the capital of one of the seven provinces (sometimes a larger number is given, see al-Muḥaddasī, 404), into which Khūzistān was divided. When Baghdād became the centre of the empire, Shushtar gradually became influenced by its proximity to the capital. One quarter of Baghdād, for example, in the 4th/10th century was called Maḥallat al-Tustariyyīn; it was the residence of the merchants and notables from Khūzistān. The oldest mosque was built under the 'Abbāsids; begun in the reign of al-Mu'tazz (252-5/866-9), it was only finished under the caliph al-Mustarshid (512-29/1118-35). There was, however, a fire-altar at Shushtar in the time of al-Ḥallādj (Massignon, *La passion d'al-Hallāj*, i, 92).

Shushtar, along with Ahwāz, has always been the chief town in Khūzistān; Ḥamd Allāh Mustawfī calls it the capital of this province. It was conquered by Tīmūr, and remained in the hands of the Tīmūrids till the year 820/1514, when it fell to a Shī'ī dynasty of Sayyids under the suzerainty of the Ṣafawids and became a centre of Shī'a propaganda. Several governors have founded little dynasties there. The town enjoyed most prosperity in the reign of Wākhiṣhtū Khān (1041-78/1632-67), whose descendants kept the governorship till the end of the Ṣafawids. At the beginning of the 19th century it was among the provinces governed by Muḥammad 'Alī Mīrzā, son of Faṭḥ 'Alī Shāh, who restored, for example, the barrage and the bridge. At this period, it is said to have had a population of 45,000, but the number has certainly diminished a great deal since, for Rawlinson in 1836 puts it at 15,000 and Curzon in 1890 at 8,000. The area covered by the town is out of all proportion to the population. Sykes also calls Shushtar the most ruined town in Persia; this description applies also to the irrigation works. The houses are built of stone and brick; they contain cellars [see *SARDĀB*], here called *shewādān*, in which the inhabitants shelter in the excessive heat of summer (Shushtar has the dubious distinction of having the highest mean maximum temperature for July in the whole country, 47.3° C.).

As to the inhabitants themselves, they are a mixture of Arab and Iranian or proto-Iranian elements. In the middle of the 19th century there were still a considerable number of Mandaeans here; Layard counted 300-400 families of them in 1840 (cf. also the description of them given by 'Abd Allāh al-



تاریخچه منطقه

وجه تسمیه

1- برخی از نویسندگان بنای شهر شوشتر را به هوشنگ پیشدادی نسبت می دهند. گویند شهر شوش را هوشنگ پیشدادی بنا نهاد چون وضع مردم شهر شوش بسیار خوش آمد آن را شوش نام نهاد به معنی خوب و چون هوشنگ در کنار رود کارون رسید. وضع آنرا دید و گفت این جا شوشتر است و استعداد فراوانی برای بنا نهادن يك شهر پر رونق را دارد و شوشتر را ساخت به معنی خوب تر.

2- برخی آن را تستر خواند و هر وقت آن بدین نام چنین ذکر می نمایند که یکی از طوایف «بني عَجَل» که تستر نام داشت این شهر را فتح نمود و بدین ترتیب بنام او موسوم گشت.

3- برخی شهرستان شوش و شوشتر را شوشیندخت (شوش) زن یزدگر پسر شاپور ساخت. چون او دختر (ریش گلوته) پادشاه یهودیان و مادر بهرام گور بود.

4- ششدر چون شهر را شش در یا شش دروازه بود بدین نام شهرت یافت.

5- اما یکی از زیباترین روایات در این باب ارتباط شهرستان شوشتر با ایزد آب آفرین تیشتر است بگونه ای که نام این شهر مشتق شده از کلمه تیشتر دانسته و ارتباط مستقیمی بین این دو استوار و گفته اند ایزد تیر با تیشتر یکی از ایزدان آب و باروری و هستی بخش بر گیاهان و دامها و آدمیان است که در میان عناصر چهارگانه سازنده موجودات یعنی خاک، آب، هوا، گرما معرف هوا و آب بشمار می رفته این ایزد، الهه آب آفرین یعنی باران هاست. و چون در ایام قدیم شهر را بر اساس شکل اشیاء با حیوانات ساخته می شدند و همان طور که می دانیم اسب نماد تیشتر ایزدبانوی بارانها ست گواه جالبی که پیوند (سوستر=تستر) را (اسب) و در نتیجه ایزد آب آفرین (تیشتر) میرساند، علامت سوسی است. در زبان پهلوی هزوارشی است که SWSY تلفظ میشود ولی (اسپ) asp است خوانده میشود به معنی اسب است و چون دو نام (سوس) شوش و سوشتر هر دو همین لغت هزوارشی را دربردارند از این راه نیز از لفظ (سوس) و (سوستر) و پیوند آن با اسب و از سوی دیگر درستی این داستان که شهر (سوستر) را به شکل اسب ساخته بودند دیده میشود.

پیشینه تاریخی شوشتر

برخی نویسندگان ساخت شهر شوشتر را به هوشنگ پیشدادی نسبت میدهند که این مطلب به افسانه شبیه است زیرا مدارک مستند تاریخی که تأیید کنند هوشنگ پیشدادی وجود داشته است در دست نمی باشد.

گیریشمن باستانشناس فرانسوی غار پیده در اطراف شوشتر را نخستین سکونتگاه انسانی در ایران دانسته و بدینصورت قدمت شوشتر را به حدود ده هزار سال پیش می رساند.